

اقتضای اسناد و اخبار در تعارض اخبار - تعدی از مرجحات منصوص

برگه جلسه :

صفحه 1703 و 1704 یا 3211 و 3212

قول سوم تفصیل در مسأله

از برخی کلمات محقق خراسانی نوعی تفصیل در مسأله استفاده می شود. عبارت ایشان در حاشیه بر رسائل این است: «ان منشأ الاهمية تارة اشدية المناط و أكديته كما في الصلاة بالنسبة الى سائر الواجبات و اخرى اتحاده مع عنوان واجب آخر؛ فان كان احتمالها ناشئا من الجهة الثانية فلا وجه للحكم باستقلال العقل بوجوب ما كان منهما محتملا لها... ولو كان احتمالها ناشئا من الجهة الاولى فالظاهر استقلال العقل بالاشتغال... الا باتيان ما فيه الاحتمال...»¹. در ادامه بیان اسناد آراء به دلیل این رأی نیز اشاره می شود.

أسناد اثبات تعدی و انكار

ادله اثبات

1. از روایات

قائلان به لزوم تعدی از مرجحات منصوص به غیر آن به وجوهی تمسک کرده اند از این قبیل: فقراتی از روایت ابن حنظله و غیر آن. شیخ انصاری در این باره چنین فرموده است (با تلخیص): «...منها: الترجيح بالاصدقية في المقبولة و بالوثقية في المرفوعة؛ فإن اعتبار هاتين الصفتين ليس الا لترجیح الاقرب الى مطابقة الواقع - في نظر الناظر في المتعارضين - من حيث إنه أقرب من غير مدخلية خصوصية سبب و ليستا كالأعدلية و الافقهية تحتملان اعتبار الاقرب الحاصلة من السبب الخاص. و حينئذ فنقول: اذا كان احد الراويين أضبط من الاخر او اعرف بنقل الحديث بالمعنى أو شبه ذلك، فيكون اصدق و أوثق من الراوي الاخر و تتعدى من صفات الراوي المرجحة إلى صفات الرواية الموجبة لأقربية صدورها؛ لأن اصدقية الراوي و أوثقيته لم تُعتبر في الراوي الا من حيث حصول صفة الصدق و الوثاقة في الرواية فإذا كان احد الخبرين منقولاً باللفظ و الاخر منقولاً بالمعنى كان الاول أقرب الى الصدق و اولى بالوثوق و يؤيد ما ذكرنا: أن الراوي بعد سماع الترجيح بمجموع الصفات لم يسأل عن صورة وجود بعضها و تخالفها في الراويين و إنما سأل عن حكم صورة تساوي الراويين في الصفات المذكورة و غيرها، حتى قال: «لا يفضل أحدهما على صاحبه»، يعنى بمزية اصلا... و منها: تعليه - عليه السلام - الاخذ بالمشهور بقوله: «فان المجمع عليه لا ريب فيه»... و منها: تعليه - عليهم السلام - لتقديم الخبر المخالف للعامة ب «ان الحق و الرشيد في خلافهم»،... و منها: قوله - عليه السلام - : «دع ما يريبك الى ما لا يريبك...»².

2. اقتضای اصل

عموم و شاید همه قائلان به تعدی سعی کرده اند از اصل نیز برای اثبات لزوم تعدی استفاده کنند. البته در بیان اصل متحد نیستند؛ با این توضیح که برخی مورد را از موارد تعیین و تخیر دانسته³، برخی هر چند این را نپذیرفته اند لکن از باب دوران امر بین حجت و مشکوک الحجة فرض کرده⁴ و برخی آن را پدیده سومی فرض کرده اند و البته همه در رأی به این که مقتضای اصل، لزوم تعدی است، مشترک اند. ظاهراً جامع ترین بیان ها در این باره در ردّ دو تقریر اول و اثبات تقریر سوم، از عراقی است، بدین قرار:

(جلسه صد و پانزدهم)

«فقد يقال ان مقتضى الاصل فى المقام هو وجوب الترجيح بكل مزية يحتمل اعتبارها عند الشارع؛ لانه من صغريات مسألة التعيين و التخيير فى المكلف به، حيث يعلم تفصيلا بوجوب العمل على طبق ذى المزية اما تعيينا او تخييرا و يشك فى وجوب العمل على طبق مضمون غيره لاحتمال عدم وجوبه مع وجود ما يحتمل التعيين و الاصل فيه يقتضى التعيين بناء على ما هو التحقيق من الاشتغال فى تلك المسئلة. و فيه ما لا يخفى من الفساد؛

(پايان جلسه)

فان جعل المقام من صغريات تلك المسئلة مبنى على جعل التخيير فى المقام التخيير فى المسئلة الفرعية اعنى التخيير فى العمل بمؤدى احد الخبرين و هو باطل قطعاً؛ لما عرفت من امتناع الوجوب التخييري فى باب التعارض المنتهى فيه الامر الى التناقض فى المدلول و الافعلى فرض كون التخيير فيه فى المسئلة الاصولية الراجع الى كون طرف التخيير هو الاخذ باى الخبرين فى مقام الاستطراق به الى الواقع فلا يرتبط بباب التعيين و التخيير . فان مرجع التخيير فى المقام انما هو الى ايجاب التعبد بكل واحد من الخبرين مشروطا بالاخذ به و لازمه بعد دوران ذى المزية منهما عند الشك المزبور بين كون التعبد به مطلقا غير مشروط بالاخذ به و اختياره هو عدم العلم بوجوب واحد منهما قبل الاخذ بهما و كذا بعد الاخذ بغير ذى المزية و مع هذا الشك كيف يندرج المقام فى مسئلة التعيين و التخيير المستلزم للعلم بوجوب المعين على كل تقدير.

و بذلك ظهر عدم ارتباط المقام بباب الدوران بين معلوم الحجة و مشكوكها ايضا. فالاولى فى تقريب الاصل ان يقال: ان الاخذ بذى المزية لما كان موجبا للقطع بحجيته على كل تقدير، بخلاف غيره، فان الاخذ به لا يوجب الا الشك فى حجيته فلا جرم يحكم العقل بمناط الشك قبل الفحص مع التمكن من تحصيل الحجة الشرعية بوجوب الاخذ بذى المزية منهما مقدما لتحصيل الحجة لان بالاخذ به يعلم تفصيلا بحجيته بخلاف غيره فانه بالاخذ به لا يعلم بحجيته فلا يخرج عن عهدة حكم العقل بوجوب تحصيل الحجة الشرعية. و بهذا البيان نقول بالتعيين فى المقام و لو لم نقل به فى دوران الامر بين التعيين و التخيير فى المسئلة الفرعية»⁵.

1. ص450 و 451.

2. فرائد الاصول، ج4، صص76-78.

3. الرسائل، ج2، ص90.

4. ر.ك: درر الاصول، ج2، ص283.

5. نهاية الافكار، قسم دوم از جزء چهارم، ص185 و 186.

*فايل بر گه خام : [كليك كنيد](#)

مشروح درس :

بسم الله الرحمن الرحيم

ما يفتح الله للناس من رحمة فلا ممسك لها و ما يمسك فلا مرسل له من بعده و هو العزيز الحكيم
قرآن كريم تمام آياتش به حق و مطابق معتقد ما مسلمانان مطلب دارد، تحفه است، طرفه است منتهى برخى از آيات وضعيت عجيبى دارد يعنى خود آيات هم (مطابق برداشت ما) مقول به تشكيك هستند. از آياتى كه كسى باورش ببايد يك طور زندگى و برنامه ريزى مى كند و اگر باورش نبايد ولو به زبان و عقل بگويد ولى به روح و روان نگويد و جزء وجودش نشده باشد طورى ديگر زندگى مى كند، آيه دوم از سوره ي مباركه ي فاطر است. شايد در نگاه اول به نظر برسد كه ما همه مفاد اين آيه را پذيرفته

ایم لکن بحث من پذیرش این مفاد نیست، این است که انسان بتواند با مفاد این آیه اتحاد وجودی پیدا کند بشود هوهو و با این مفاد تعریف بشود، معنا بشود. خداوند متعال در این آیه می فرماید: هر رحمتی را، فیضی را، گشایشی را که خداوند متعال برای مردم باز کند، سرازیر کند کسی بازدارنده ی آن نیست، نه کسی فکرش را می کند که بازدارد و نه می تواند (یا منظور نتوانستن در تکوین باشد). و آن چه را باز دارد کسی نمی تواند یا فکرش را هم نمی کند (هر دو اش) فلا مرسل له من بعده و هو العزیز الحکیم. چقدر این دو صفت در این جا مطلوب است. عزیز یعنی توانای نفوذ ناپذیر، غیر قابل نفوذ، نمی شود در مقابلش چانه زد لذا شیطان هم وقتی مطرود شد گفت فبعضتک لأغوینبهم اجمعین، دست روی یک صفتی گذاشت که برگشت نداشته باشد و نفوذ ناپذیر باشد. پس هو العزیز اشاره به این دارد که این یک اصل راهبردی است در ارتباط خداوند متعال با این عالم و جای چانه زنی ندارد، عوض هم نمی شود و هیچ چیزی هم نمی تواند آن را عوض کند چنانکه بی جهت هم نیست؛ نگویید که خداوند بی حساب یفتح و بی حساب یسّمک، نه. حتی جایی که می فرماید: هر کس را خداوند بخواهد توفیقش می دهد، برایش گشایش ایجاد می کند و هر کس را بخواهد نه، این هر کس را بخواهد یعنی از روی حکمت، ما مثل برخی از اهل ضلال نیستیم که بگویم خدای متعال کارش خارج از حکمت است و این را از خود قرآن گرفته ایم و منافی با توحید هم نیست.

آن چه باعث شد من این آیه را مطرح کنم به عنوان بحث اخلاقی که گاهی در درس هایمان داشتیم این است که گاهی اوقات حتی خواص امت، فاضلان، فرهیختگان، طلاب، اساتید، آیات باید شاخه های توحید را در خودشان زنده نگه دارند. یعنی گاهی مشکل توحید در ما وجود دارد. و این عجیب است: خواص اما مبتلا به شرک اما نه شرک فقهی که احکام بر آن بار شود. اگر انسان باورش بیاید که ما یفتح الله من رحمة فلا ممسک لها؛ این ناس اسم جنس جمعی است اما در این جا ممکن است تطبیقش به نحو عام مجموعی باشد و مصداقش بشود جامعه، مجتمع و ممکن است تطبیقش به نحو عام استغراقی باشد یعنی هر فرد و طبیعتا هر دو مراد است و اگر یکی هم به لفظ مراد نباشد به مناط مراد است پس هر انسانی (تک تک انسان ها) و هر مجمعی، هر مردمانی (تک تک جوامع) اگر گشایش برایشان شد کسی نمی تواند ببندد، اگر کسی این را باور کند از برخی شناخت های ناموجه نمی ترسد، این قدر ملاحظه نمی کند که زید قرار است چه بگوید و عمرو قرار است چه بگوید. او اگر تشخیص داد چیزی وظیفه اش (البته لحاظ حرف مردم را باید بکند مخصوصا آن جایی که پای دین، پای مذهب در میان است اما اگر جایی رسید که باید گفته شود) می گوید. یعنی اینطور نیست که سبک زندگی اش را بر مدار عقربه ای که از مزاج مردم برخاسته و می چرخد تنظیم کند. چند شب پیش در حالات مرحوم جعفر مرتضی آملی لبنان می خواندم که به ایشان گفته بودند در قم یا نجف یا برخی جاه های دیگر به مناسباتی برخی اقدامات علیه ایشان شده بود گفته بود که من رضایت امام زمان را می خواهم، او چه می گوید و چه می خواهد، بله اگر بتواند این ها را در یک راستا قرار دهد (این ها را می گوئیم که دچار افراط و تفریط نشویم) خوب است اما خیلی اوقات پیش می آید که انسان می خواهد یک مسیری را برود که ممکن است برخی از افراد برخی از حرف ها را بزنند، او باید با یک بدعتی مبارزه کند، مبارزه با این بدعت ممکن است از مریدان کم کند، خب کم کند، ممکن است برخی از پول ها که می آمد نیاید، ممکن است برخی از سلام و صلوات ها قطع شود، کسی که این آیه باورش شود مدیریت مستقل برای کارهایش قرار می دهد، چنانکه اگر باورش بیاید که اگر خدای متعال بست دیگران نمی تواند ارسال کنند خیلی از تملقات خیلی از چاپلوسی ها، خیلی از نزدیک شدن های لا عن قصد قربت خیلی از تمجید ها ی نه برخواسته از روی باور خیلی از صفت دادن ها و کارهای مضمّن کننده که پشتش تقرب به سلطان است، باورش بیاید که از غیر درگاه الهی چیزی به دست نمی آید، آن مرد بزرگ وقتی مکه مشرف شد (میرزای شیرازی)، شریف مکه منتظر بود که ایشان برود به دربارش، پیامی رسید از شریف مکه که ما منتظر بودیم شما بیایید و ما شما را ببینیم، ایشان پیام داد که اگر عالمی را در دربار امیری دیدید بگوئید بد عالمی و بد امیری، کار به جایی رسیده است که امیر باید عالمان به سراغش بروند و عالمی که برود سراغ امیر و اگر امیری را در خانه ی عالمی یافتید بگوئید خوب امیری و خوب عالمی.

ماه رمضان در پیش است، ماه توحید است ماه رمضان، ماه مبارک رمضان ماه خیلی از امور است. به ما گفته اند از شهر رمضان با احترام یاد کنید چون برکاتش لا یتناهی است.

امیدواریم که ما را هم از دعای خیرتان در ایام ماه مبارک رمضان فراموش نکنید.

اقتضای اصل

نظر ما تعدی از مرجحات منصوص است البته به یک شرط لذا اگر بخواهیم نظر خودمان را بگوئیم به بحث امروز نیازی نداریم

و اصلاً نوبت به اصل نمی‌رسد چون مسأله عقلی عقلایی است اصل و اصول عملیه و شبه آن برای زمانی است که ما بخواهیم مسأله را تعبد گونه برگزار کنیم اما به هر حال ما باید به حرف بزرگان هم آشنا شویم مخصوصاً بحث‌هایی که در لابه لایش حرف‌های مهمی که در مواضع مختلفی به کار می‌آید مطرح می‌شود.

اصل در شک در تعدی از مرجحات منصوص، نتیجه‌ی این اصل که جاری می‌شود (نه این که خود اصل تعدی باشد) تعدی است. اصلی که در این جا می‌گویند بستگی دارد که ما چطور آن را بیان کنیم. یک مرتبه اصل را این طور بیان می‌کنیم: چطور ما هر جا وقتی که شک داریم در مکلف به و شکمان بر می‌گردد به تعیین و تخییر، چطور با اصل احتیاط، با اصل تعیین در آن جا کاری می‌کنیم که احتیاط شود در این جا هم باید همین طور شود. مثلاً اگر کسی شک کند که زکات فطره را که آخر ماه رمضان به فقیر می‌دهند می‌تواند به غیر امامی بدهد یا نه؟ در این جا در یک مسأله‌ی فرعی فقهی اصل تکلیف را می‌داند و شکش در اصل تکلیف نیست بلکه در مکلف به شک دارد به این معنا که آیا مکلف به او پرداخت زکات فطره است به فقیر امامی یا تکلیفش پرداخت زکات به فقیر هر کس که باشد پس در این که باید بدهد به فقیر امامی شک دارد که آیا معین است یا مخیر است. از طرفی هم می‌داند اگر به امامی بدهد علی‌ای حال واجب را انجام داده است و در غیرش شک دارد. در این جا اختلاف است برخی می‌گویند اگر مجتهد چنین شکی کرد لازم نیست در رساله اش احتیاط کند و بگوید فطره اتان را به فقیر امامی بدهید و اگر مکلفی هم می‌خواهد عمل کند لازم نیست به دنبال فقیر امامی برود. در حالی که اکثراً می‌گویند باید احتیاط کرد. عبارت آقای عراقی (برگه‌ی 3212 یا نهایتاً الافکار قسم دوم جزء چهارم صفحه‌ی 185 و 186): مقتضی الاصل فی المقام (بحث تعارض دو روایت که یکی محتمل الترجیح است) هو وجوب الترجیح بكل مزیه یحتمل اعتبارها عند الشارع لأنه من صغریات مسأله التعیین و التخییر فی المكلف به حیث یعلم تفصیلاً بوجوب العمل علی طبق ذی المزیه اما تعیننا او تخییرنا و یشک فی وجوب العمل علی طبق مضمون غیره لاحتمال عدم وجوبه مع وجود ما یحتمل التعیین. و الاصل فیہ یقتضی التعیین علی ما هو التحقیق من الاشتغال فی تلك المسأله.

پس یک مورد پیدا کردم که در مسأله‌ی فرعی فقهی در مکلف به و اقتضای تحقیق.

یک مثال دیگر: آیا تقلید از اعلم لازم است یا نه؟ از غیر اعلم هم کافی است؟ آقایان بحث می‌کنند که اقتضای ادله چیست و می‌رسند به شک. اگر واقعا من مقلد یا من مجتهد که می‌خواهم در رساله ام بنویسم شک کردم که فقط از اعلم باید تقلید کرد یا تقلید از غیر اعلم هم کافی است، الآن شک در اصل تکلیف (تقلید واجب است) نداریم، شک در مکلف به است که آیا مکلف به ما تقلید از اعلم است یا تقلید از مجتهد اعلم باشد یا غیر اعلم، در این جا هم آقایان می‌گویند باید از اعلم تقلید کرد چون تقلید از اعلم علی‌ای حال کافی است و می‌توان گفت تقلید از اعلم مصداق آن چه که شارع خواسته است می‌باشد. منتهی نمی‌دانم فقط این را خواسته یا گفته است که مخیر هستی بین اعلم و غیر اعلم؟ در این جا هم برخی (شاید هم همه) می‌گویند باید از اعلم تقلید کرد.

سؤال: مثال دوم چه تفاوتی با مثال اول دارد؟ شاید بگویید هیچ تفاوتی ندارند. ولی یک فرق ظریفی دارند و آن این است که در مثال اول مسأله‌ی حجت و لا حجت نبود و نمی‌توان گفت شک بین معلوم الحجیه و مشکوک الحجیه است، یک روایت می‌گوید زکات فطره بدهید منتهی در مفادش ما شک داریم که آیا قید امامی هم دارد یا نه اما در مثال تقلید از اعلم در واقع نظر اعلم معلوم الحجة است یعنی من شک ندارم که حجیت تقلید از نظر اعلم قطعی است اما نظر غیر اعلم مشکوک الحجیه است. اگر واقعا شارع تقلید از غیر اعلم را نپذیرفته باشد می‌شود غیر حجیت شاید هم پذیرفته باشد پس نظر غیر اعلم می‌شود مشکوک الحجیه. دوران امر بین حجت قطعی و مشکوک الحجیه است. و می‌گویند شک در حجیت مساوی است با علم به عدم حجیت. لذا برخی از آقایان با این که در مسأله‌ی اول و ده‌ها مسأله‌ی شبیه به آن قائل به احتیاط نیستند ولی اگر دارالامر بین مشکوک الحجیه و قطعی الحجیه می‌گویند باید احتیاط کرد. لذا ممکن است کسی در رساله اش بنویسد دادن زکات فطره به شیعه‌ی امامی واجب و لازم نیست. ولی در بحث تقلید از اعلم بگوید باید احتیاط کرد. به همین خاطر در مانحن فیہ که بحث تعارض است برخی گفته‌اند شما اگر در تعیین و تخییر هم احتیاطی نیستید در ما نحن فیہ باید احتیاط کنید. اگر دارالامر بین روایتی که مرجح دارد و روایتی که مرجح ندارد ولو مرجحش را شما یقین ندارید که شارع قبول دارد، باید احتیاط کنید. این حرف را آقای حائری می‌زند و ایشان می‌خواهد بگوید ما نحن فیہ از قبیل دوران بین تعیین و تخییر نیست بلکه از قبیل دوران امر بین حجت و لاجت است.

مثلا مرحوم امام خمینی که شاگرد مرحوم آقای حائری است می گوید مسأله از صغریات دوران امر بین تعیین و تخییر است و هیچ توضیح هم نمی دهد؛ گویا این ها را یکی می کند و بین این ها فرق نمی گذارد.
آقای حاج شیخ می گوید مسأله ی ما دوران امر بین تعیین و تخییر نیست.

عبارت مرحوم حاج شیخ: فالمقام من دوران الامر بین التخییر و التعیین فیجب الاخذ بما یعلم حجیته و لا يجوز الاخذ بما یشک فی حجیته و من هنا یشهر انه متى دار الامر بین التعیین و التخییر بین الطریقین (یعنی دو تا روایت یا در مثال من نظر اعلم و غیر اعلم) فالاصل التعیین و ان قلنا فی غیر هذا المقام بالتخییر. چون این جا از مصادیق شک در حجت و لا حجت است و به محض شک در آن گویا یقین دارید به عدم حجت و باید معامله ی یقین کنید. پس در مثل بحث ما باید احتیاط کرد.

آقای عراقی می گوید ما نحن فیہ از مصادیق تعیین و تخییر نیست چه مثل باب زکات فطره و چه مثل باب حجت و لاحجت لذا ایشان می گوید و فیہ ما لا یخفی من الفساد، اصلا حرف فاسد است و فسادهش هم روشن است چرا؟ فإن جعل المقام من صغریات تلك المسألة (مسأله ی تعیین و تخییر چه به نحو مسأله ی زکات فطره چه به نحو حجت و لا حجت) مبنی علی جعل التخییر فی المقام، تخییر در مسأله ی فرعی فقهی در حالی که بحث ما راجع به تخییر در مسأله ی فرعی فقهی نیست. عراقی می خواهد بفرماید شما مقسمتان در تعیین و تخییر در مسأله ی فرعی فقهی است اما در ما نحن فیہ تخییر در مسأله ی اصولی است، جنس این ها با هم فرق می کند.

توضیح بحث انشاء الله جلسه ی آینده

الحمد لله رب العالمین